دریچه

رفتن مسجد جامعی به کتابخانه ملی قطعی شد

● نایب‌رئیس فراکسیون اصلاح‌طلبان شورای شهر تهران گفت: موضوع رفتن مسجدجامعی از شورای شهر در جلسه روز سه‌شنبه شورای شهر مطرح می‌شود. وی گفت: ایشان محور اصلاح‌طلبان در شورا هستند و با رفتن ایشان خلائی در شورا ایجاد می‌شود؛ اما جایگاه واقعی ایشان فعالیت در حوزه فرهنگی و اجتماعی به‌ویژه کتاب و کتاب‌خوانی کشور است و محبوبیت خاصی بین اهل هنر و فرهنگ دارند؛ به همین دلیل این مسئولیت جایگاه مناسبی برای بهره‌مندی کشور و شهر تهران از ظرفیت‌های ایشان است. سالاری با بیان اینکه رفتن ایشان از شورا قطعی شده است، گفت: هرچند با رفتن ایشان خلائی در شورا ایجاد می‌شود؛ اما مطمئنا ایشان مانند گذشته در هر سمتی باشند، بسیار تاثیرگذار خواهند بود و به ارتقای فرهنگ شهر و کشور کمک خواهند کرد. لازم به ذکر است که با رفتن احمد مسجدجامعی از شورا، افشین حبیب‌زاده، از اعضای اصلاح‌طلب و عضو حزب اسلامی کار، به عنوان علی‌البدل جایگزین او می‌شود.

معاون بهداشت و درمان بنیاد شهید:

بیش از ۷ هزار جانباز اعصاب و روان به‌شدت بیمارند

● **ایلنا:** معاون بهداشت و درمان بنیاد شهید و امور ایثارگران با بیان اینکه ۲۱۸هزارو ۲۲۵ جانباز اعصاب و روان در کشور وجود دارد، گفت: هفت‌هزارو ۱۴۷ جانباز اعصاب و روان با بیماری شدید روبه‌رو هستند که به خدمات ویژه نیازمندند. عبدالرضا عباسپور، با اشاره به اینکه ۶۳هزارو ۸۰۳ جانباز شیمیایی در کشور وجود دارد، گفت: تعداد جانبازان نخاعی هزارو ۹۸۰ نفر، جانبازان اعصاب و روان ۲۱۸هزارو ۲۲۵ و سایر گروه‌های جانبازی ۲۸۰هزارو ۴۱۴ نفر است. از میان آمار اعلام‌شده هفت‌هزارو ۱۴۷ نفر جانبازان اعصاب و روان با بیماری شدید هستند که به خدمات ویژه نیازمندند. همچنین ۴۶۷هزارو ۸۴۷ جانباز کمتر از ۶۰ سال و ۴۸هزارو ۳۹۷ نفر بالای ۶۰ سال هستند. معاون بهداشت و درمان بنیاد شهید و امور ایثارگران افزود: بنیاد شهید هرم خدمات درمانی دارد که در قاعده آن بیمه همگانی سپس بیمه تکمیلی، طرح پایش سلامت جانبازان و والدین شهدا، کلینیک‌های تخصصی و اعزام به استان‌ها، کلینیک تخصصی و دعوت از متخصصان خارجی و در رأس آن اعزام درمانی جانبازان به خارج از کشور وجود دارد. عباسپور توضیح داد: ۸۱۰ هزار نفر تحت پوشش بیمه پایه بنیاد شهید هستند و یک‌میلیون‌و ۶۶۸هزارو ۷۹۶ نفر از بیمه تکمیلی بنیاد شهید استفاده می‌کنند که علت بیشتربودن افراد تحت پوشش بیمه تکمیلی، این است که برخی از افراد جامعه ایثارگری تحت پوشش بیمه دستگاه‌هایی که در آن مشغول به کار هستند، قرار دارند اما از بیمه تکمیلی بنیاد استفاده می‌کنند. وی در پاسخ به اینکه گفته می‌شود بیمارستان‌های اعصاب و روان بنیاد شهید به یک شرکت خاص واگذار شده است، گفت: در جهت یکپارچه‌سازی خدمات و استفاده از یک پروتکل درمانی بیمارستان‌های اعصاب و روان زیرمجموعه یکی از شرکت‌هایی است که صددرصد سهام آن متعلق به بنیاد شهید است. در این مراکز قصد نداریم نیروهای باتجربه خود را در زمینه درمان جانبازان اعصاب و روان از دست بدهیم و همچنان با آنها همکاری خواهیم کرد. وی در ارتباط با جانبازان مدافع حرم ادامه داد: مدافعان حرم و خانواده‌های آنها برای ما همانند جانبازان دفاع مقدس و خانواده‌هایشان هستند و همانند آنان نیز خدمات دریافت می‌کنند.

۳۱ درصد جمعیت کشور ورزش نمی‌کنند

● **ایرنا:** معاون وزیر بهداشت، درمان و آموزش پزشکی گفت: ۳۱ درصد جمعیت کشور کم‌تحرکند و ورزش نمی‌کنند. دیابت، سلامت ۱۰ درصد مردم را تهدید می‌کند و پنج درصد جمعیت ایران به آسم مبتلا هستند. باقر لاریجانی افزود: بیماری‌های غیرواگیر از جمله سرطان، دیابت و بیماری‌های تنفسی مانند آسم به‌سرعت در بین جمعیت ایران رو به افزایش است و بیماری‌های انسدادی ریه یکی از مهم‌ترین تهدیدهای سلامت ایرانیان است. وی گفت: از نظر عوامل خطر مرگ‌ومیر بین زنان و مردان جامعه، تفاوت وجود دارد، باید عوامل خطر را شناسایی و کنترل کنیم؛ ضمن اینکه تغذیه ناسالم، نبود فعالیت بدنی کافی، مصرف مواد اعتیادآور مثل الکل و دخانیات و فشار خون بالا، چهار عامل خطر اصلی سلامت به شمار می‌آیند. معاون آموزشی وزیر بهداشت و مسئول سند ملی کنترل بیماری‌های غیرواگیر افزود: حدود ۲۳ درصد مردان کشور دچار کم‌تحرکی هستند و این میزان در بین زنان خیلی بیشتر است و حدود ۳۱ درصد از این قشر را شامل می‌شود. معاون وزیر بهداشت گفت: استان‌های فارس و یزد بیشترین میزان کم‌تحرکی را دارند و ایلام به علت زندگی عشایری کمترین میزان کم‌تحرکی را به خود اختصاص داده است. در استان‌های فارس و زنجان، بیشترین کم‌تحرکی در زنان است و برعکس در کهگیلویه‌وبویراحمد بیشترین میزان کم‌تحرکی در مردان است.

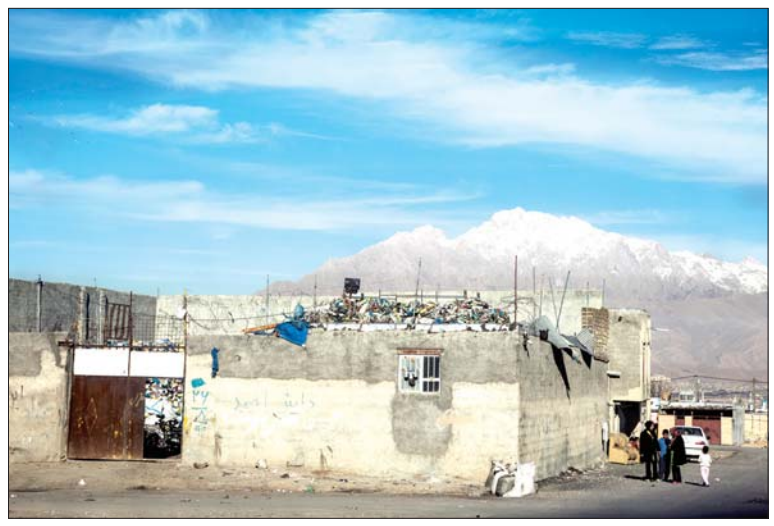

عکس: علیرضا رجایی

بچه‌های بیوه

شهرزاد همتی: فقر در هر زمینی شکل خودش را دارد. حاشیه‌نشینی در هر منطقه با جای دیگر متفاوت است. دردها شبیه هم قد می‌کشند، اما جایی که زخم می‌زنند متفاوت است. فصل مشترک هرکدام هم اعتیاد است و دود و بی‌پولی، اما ضربه‌هایش؛ جایی که چاقوی درد فرود می‌آید فرق می‌کند. از شمال تا جنوب و از شرق تا غرب حاشیه‌نشین‌ها در دخمه‌های سیمانی شبیه به‌هم زندگی می‌کنند؛ خانه‌هایی که فقط سقف‌اند. بوهایشان شبیه هم است. بوی نا، ماندگی، سیگار، سرفه و تریاک که از زیر در اتاق بغلی بیرون می‌زند. هرچقدر هم که خودمان را به بیراهه بزنیم، اما بوها هیچ‌وقت دروغ نمی‌گویند. شهرهای مرزی جای دردشان عمیق‌تر می‌شود، سنگر دردها اینجا زنان و دختران شده‌اند؛ دختران ۱۰-۱۱ساله که از سر کلاس صدایشان می‌کنند و شب در میان سازودهل عروس می‌شوند و یکی، دو سال بعد زنان بیوه محله جعفرآباد و زورآباد می‌شوند. قصه شهرهای مرزی با بچه‌های بیوه عجین شده است.

ساعت ۱۳ روز جمعه جلو در فرودگاه کرمانشاه قرار گذاشته‌ایم. نمایندگان جمعیت امام علی قرار است ما را به جعفرآباد ببرند؛ همان‌جایی که حالا خانه ساکنان محله «چمن» است. چمن، محله‌ای شبیه خاک‌سفید است که بعد از تخریب، ساکنانش پراکنده شده‌اند؛ در جعفرآباد و ابوذر و آیت‌الله کاشانی و زورآباد. توی ماشین، سنجر و خانم علی‌اکبری هزاربار تأکید می‌کنند که نباید در عکس‌ها صورت سوژه‌ها معلوم باشد، از آنها درباره اعتیادشان سؤال نکنیم، وارد هر کوچه که می‌شویم، به آدم‌ها نگاه نکنیم، پول به دست کسی ندهیم و فقط گوش کنیم؛ گوش کنیم و برگردیم. این تنها وظیفه ماست.

خانه زهرا

محله جعفرآباد که در نقطه شمالی کرمانشاه واقع شده، محله ضایعات‌فروش‌هاست. کُله‌به‌کُله در ضایعات‌فروشی‌ها باز است و تا سقف حیاط آشغال روی هم چیده‌اند. خانه زهرا در یک خیابان فرعی پهن است و اگر پنجره‌ای داشت، منظره‌اش بیابان بی‌انتها بود. خانه‌ها شبیه به هم هستند. همه‌شان یک دالان دراز دارند که همان حیاط است؛ دالانی که دو نفر کنار هم نمی‌توانند در آن راه بروند. یک سطل قرمز و یک دوچرخه شکسته تمام دارایی‌شان است. فاطمه ۱۵ساله که حالا یک سال است ترک تحصیل کرده است، با مادرش که از کم‌هوشی شدید رنج می‌برد و خواهر هفت‌ساله‌اش در اتاق کوچکشان روبه‌روی ما نشسته‌اند. مادرش روسری‌اش را سفت گره زده. با چشم‌هایی که دودو می‌زند، تماشایمان می‌کند، هرچند ثانیه اشک‌های به پهنای صورتش را پاک می‌کند. فاطمه اما بدون هیچ احساسی، گنگ و مصمم روبه‌رو را نگاه می‌کند. می‌گوید: «الان زندانه. خودم لوش دادم. به اندازه ۵۰ هزار تومن شیشه داشت. اومدن بردنش. یک هفته قبل‌تر توهم زده بود، می‌گفت من مرغم، می‌خواست سرم رو ببره. دور اتاق می‌دوید. دو هفته قبل‌ترش هم رفیقش‌رو آورده بود با هم دوا بکشن. انگار سر من قرار گذاشته بودن، بابام رفت مستراح، مرده اول روسریم‌رو کشید، من تو آشپزخونه غذا می‌پختم. هلش دادم، دوباره اومد، دستش رو برد زیر گردنم، جیغ کشیدم، آن‌قدر جیغ کشیدم که ترسید و رفت. حالا هم من تا بابام نیومده، باید شوهر کنم برم. این‌طوری بهتره. نیست؟ هیچ‌کس این روزها نپرسید ما چه می‌کنیم؟ با یارانه زندگی می‌کنیم و صدامون هم درنمیاد». مادرش همچنان اشک می‌ریزد، صورتش را پاک می‌کند و می‌پرسم چرا طلاق نگرفته. مادر می‌گوید: «دوستش دارم می‌دونی؟ بعد هم این دوتا بچه‌رو کجا ول کنم؟ دخترن، نمیشه...». زهرا می‌گوید: «منم برم، نمی‌دونم تکلیف خواهرم چی میشه. این (اشاره به مادر) از خودش هم نمی‌تونه نگهداری کنه، اما دیگه نمی‌کشم. می‌خوام شوهر کنم برم». خواستگار داری؟ این را می‌پرسم و می‌گوید: «داشتم. یه‌سری‌ها بد بودن و یه‌سری‌ها خوب...». می‌پرسم که چه تضمینی دارد در خانه بخت خوشبخت شود و او می‌گوید: «خوشبختی چیه؟ می‌خوام برم که سرم‌رو مثل مرغ نبرن...». فاطمه همچنان رو به دیوار بی‌هیچ حسی نگاه می‌کند، مادرش وقت بیرون‌رفتن می‌گوید: «توروخدا یه کاری کن آزادش کنن. می‌تونی؟»

خانه سحر

سحر خانه نیست؛ یعنی وقتی فهمیده ما میهمانیم، بندوبساطش را جمع کرده و رفته. مادرش میزبان است و معین دوساله که وقتی دوربین عکاسی را می‌بیند، گریه‌اش بند نمی‌آید، نشسته روی پای مادر، فرنی می‌خورد، خانه بوی نا می‌دهد. آش ترخینه ازظهرمانده گوشه اتاق است. مادر با لباس‌های یک‌دست مشکی گوشه اتاق نشسته. رختخواب‌های پاره روی هم تلنبار شده، پرده‌ای پاره دو اتاق را از هم جدا می‌کند. زن جوان است، ۳۵ساله و هنوز لباس عزای مرگ همسرش را از تنش درنیاورده. معین دوماهه بوده که همسرش به علت سرطان می‌میرد. مادر خانه هم حالا به کمک جمعیت امام علی (ع) و خیرین زندگی می‌کند. اعتیادش را ترک کرده و سهمیه متادونش را می‌فروشد. می‌خواهیم درباره سحر حرف بزنیم. می‌گوید: «دختره بی‌حیا گذاشت رفت. گفت عکسش‌رو چاپ می‌کنید، واسه همین رفت». بعد معین را محکم به بغلش می‌چسباند و می‌گوید: «اینجا رسمه دختر زود شوهر کنه. برای همین هم زن‌ها زود از بین میرن. خود من ۱۲سالم بود، سحر هم ۱۳سالش بود که ازدواج کرد. می‌دونی سحر یه جای سالم رو تنش نیست. مرده توهم داشت به‌خاطر شیشه، تمام جونش‌رو کاردی کرد. می‌گفت این کار رو می‌کنم که اگر یه‌وقت با یکی بودی، بهم نشونه بدن بفهمم. دستاش آن‌قدر گوشت اضافه آورده که آستین مانتو تو تنش نمیره. رو گردنش، رو زانو، همه‌جاش‌رو کاردی کرده. یه روز هم که سحر با بچه یک‌سال‌ونیمه‌اش خونه تنها بوده، شوهرش میاد و میگه من می‌دونم این بچه، بچه من نیست. بچه‌رو خفه می‌کنه. اون‌موقع ۱۴سالش بود. بعدش با هم رفتن بچه‌رو خاک کردن. سحر خودش میگه که واسه خاطر راحت‌شدن از دست شوهرش گردن گرفت که با هم بچه‌رو کشتن. بعد هم رفت زندون. کانون اصلاح و تربیت...» سحر حالا برگشته، خانه جدا دارد، جایی نزدیک زورآباد با مردی هم‌خانه است، در آستانه ۱۸سالگی زندگی دیگری را تجربه می‌کند. دختری که ۱۱سالگی، رشد او برای ازدواج تشخیص داده شد؛ اما وقت زندان‌رفتن جایش کانون اصلاح و تربیت بود.

خانه سلیمه و فاطی

سلیمه خواهرشوهر فاطی است. ۱۲سالگی که عروس شده، با شوهرش که شغلش جمع‌آوری ضایعات بوده، در خانه‌ای بالاتر از خانه خودشان زندگی می‌کردند. دو سال بعد شوهرش قرض بالا می‌آورد و می‌رود تهران و دیگر برنمی‌گردد. همان‌جا عروسی می‌کند و سلیمه در ۱۵سالگی طلاق غیابی می‌گیرد و می‌شود دختر بیوه خانه آقاجمال‌الدین. آقاجمال‌الدین که بوی ترباکش از اتاق کناری می‌آید، زمین‌گیر است. از دار دنیا سه پسر دارد و دو دختر. دو پسرش معتادند و فاطی عروس یکی از آنهاست. فاطی و مسعود ۱۳سالگی عروسی کرده‌اند. پسرشان سامان پنج‌ساله است و در کنار مادر نحیفش شبیه یک مرد بزرگ به نظر می‌رسد. مادرش پاکت‌های داروی خود را جلوی او گذاشته و به ما نشان می‌دهد. فاطی پیوند کلیه داشته و حالا دوباره حالش بد است. می‌گوید: «ننه بابا نداشتم. با مسعود اینا همسایه بودیم، من زن مسعود شدم. خوش بودیم با هم. دوستش داشتم تا اینکه مسعود معتاد شد؛ یعنی بچه ما ندید سلامت باباش رو...» سلیمه می‌گوید: «الان هم وِیلان خیابان شده شب‌ها خونه خواهرم می‌خوابه. چون با بابام سازش نداره، کتک و کتک‌کاری می‌کنن. نمی‌شه دیگه». مادر سلیمه خرج همه را می‌دهد، شغلش هم فقیری است... فقیری یعنی گدایی... جایی در محله‌های ثروتمندنشین کرمانشاه، مادر فقیری می‌کند و دسترنجش را شب‌ها به خانه می‌آورد تا دوای فاطی بشود و خوراک بچه‌ها».

خانه مریم

مادربزرگ با دستار و لباس محلی جلوی در منتظرمان است. خنده‌های از ته دل و صورت مهربانش را که می‌بینی، به فکرت هم نمی‌رسد تنها سه هفته دیگر دوباره راهی زندان می‌شود تا دوران حبس ابدش را بگذراند. مریم و مهدی و محبوبه جلوی در ورودی اتاقشان منتظرمان ایستاده‌اند. در این خانه مریم ۱۶ساله سرپرست خانوار است. خانه‌شان در محله آیت‌الله کاشانی کرمانشاه است. خانه از بقیه جاها که رفته‌ایم، تمیزتر است. گاز و برق خانه به خاطر بدهی قطع شده. ۸۰۰ هزار تومان پول گاز که بدهی‌های تلنبارشده سال‌های قبل است، روی تلویزیون کوچک خانه گذاشته‌اند. برادرش کلاس هفتم است و خواهرش کلاس چهارم. درسشان هم خوب است. مریم می‌گوید باید درس بخوانند، نمی‌گذارم تا بزرگ شوند، از خانه بیرون بروند... . در اتاق کوچک‌تر می‌رویم، جلوی چرخ خیاطی که مال مریم است و مدت‌هاست روشن نشده، نه برق دارند و نه در محله‌شان کسی رخت و لباس نو می‌خواهد. می‌گوید: «بابام و یکی دیگه از فامیل‌هامون توی دعوا دو نفر دیگه رو کشتن و خودشون هم مردن. مامان من زن یکی از مردهای اون قبیله دشمن شد و شوهرش نذاشت دیگه بیاد ما رو ببینه. رفتن تهرون. مادربزرگم هم یکی از فامیل بهش شیشه داده بود، نگه داره. نزدیک نیم کیلو، این حتی فارسی نمی‌تونه حرف بزنه که بفهمه چی به چیه، نگفته بودن شیشه است. بعد پلیس اومد و بردش. اول ابد خورد، بعد شد ۱۶ سال. الان ۱۰ سالش مونده. حالا هم اومده مرخصی، باید صَفراش رو عمل کنه. اگر بیرون بود، اون بلا سرم نمیومد». بعد اصل داستانش را شرح می‌دهد: «۱۰ سالم بود و مدرسه می‌رفتم که داییم یک مردی رو توی فامیلش پیدا کرد که گفته بود در صورت عروسی‌کردن با من خواهر و برادرم رو هم نگه می‌داره. ۳۵ سالش بود و نامزد کردیم. من خیلی گریه کردم، اصلا فکرش رو هم نمی‌کردم که من رو بدن به اون. یه روز توی ۱۱سالگی داییم اومد جلوی مدرسه دنبالم، هنوز بالغ نشده بودم. بردنم بازار برام رخت و لباس خریدن. ساعت پنج بعدازظهر فهمیدم عروسیمه. خون گریه می‌کردم؛ اما کسی گوش نمی‌کرد. بردنم حجله، با یه مرد ۳۵ساله. اما من تازه دو سال بعدش بالغ شدم...». اشک‌های روی گونه‌اش را پاک می‌کند و می‌گوید: «معتاد بود، اول کراک و بعد شیشه. من که توی حیاط یا مشغول بازی بودم یا کتک‌خوردن از مادرشوهری که به خواهر و برادرم می‌گفت سربار. داداش رو صبح‌ها می‌فرستادن کلوچه بفروشه. شبا اگر با کمتر از ۵۰ هزار تومن میومد، خونه راهش نمی‌دادن. من و خواهرم هم کارای خونه رو می‌کردیم. وقتایی هم که مهمون میومد، عروسکای بچه‌های مهمونا رو قرض می‌گرفتیم و باهاشون بازی می‌کردیم. هر روز که می‌گذشت، اوضاع اعتیاد شوهرم بدتر می‌شد. یک بار مامانم یواشکی بهم زنگ زد و ماجرا رو فهمید، برام وکیل گرفت و تونستم طلاق بگیرم. داییم اما ولمون کرد. اومدیم تو این خونه که مال مادربزرگم بود. اونم تو زندانه. من شدم مادر بچه‌ها. هنوزم هستم. هنوزم تنهام...». وقت رفتن، جلوی در وقتی بغلم کرده، می‌گوید: «من عروسی نمی‌کنم. دیگه هیچ‌وقت عروسی نمی‌کنم. من یه زن بیوه‌ام که باید از بچه‌هاش مراقبت کنه. من مادرِ خواهر و برادرمم. این بین ما رسمه. مادری‌کردن برای خواهر و برادر...».

۱۰ سالم بود و مدرسه می‌رفتم که داییم یک مردی رو توی فامیلش پیدا کرد که گفته بود در صورت عروسی‌کردن با من خواهر و برادرم رو هم نگه می‌داره. ۳۵ سالش بود و نامزد کردیم. من خیلی گریه کردم، اصلا فکرش رو هم نمی‌کردم که من رو بدن به اون. یه روز توی ۱۱سالگی داییم اومد جلوی مدرسه دنبالم، هنوز بالغ نشده بودم. بردنم بازار برام رخت و لباس خریدن. ساعت پنج بعدازظهر فهمیدم عروسیمه

خانه محدثه

محدثه در آستانه ۲۲سالگی دوباره بیوه شده؛ اما این بار برخلاف دو ازدواج قبلی بچه‌هایش را هم دارد. دوقلوهایش که روی زمین از خستگی بیهوش شده‌اند و پسر یک‌ساله‌اش امیرمهدی. مدام می‌گوید: «خب من خوشگل نیستم. شهری هم نیستم، برای همین طلاقم دادند. دفعه اول زن یک مرد ۴۰ساله شدم، ۱۲سالم بود. معتاد بود، طلاق گرفتم. ۱۴سالگی عقد پسرعمویم شدم، بعد از یک سال گفت زشتم و من را نخواست. این آخری تهرانی بود و خانه‌ای در خیابان قزوین داشت. ۵۵ساله بود و از همسایه‌ها زنی جوان و روستایی خواسته بود. آمد خواستگاری، گفت دماغت را عمل می‌کنم و لک‌های دستت را هم خوب می‌کنم». بعد محدثه آستین‌هایش را بالا می‌زند و لک‌های دستش را نشانم می‌دهد و می‌گوید: «اما بعدش گفت زشتی، دهاتی هستی. به ما نمی‌خوری. دوقلوهای دخترم که به دنیا آمد، گفت: ای بابا دو تا دختر می‌خوام چه کنم؟ پسرم که به دنیا آمد، گفت با این سن مهدکودک باز کردم. یک روز هم من و بچه‌ها رو پس آورد... . چند روز پیش زنگ زدم تا بچه‌ها باهاش حرف بزنن شاید دلش به رحم بیاد. اما جوابم رو نداد و به بچه‌ها هم فحش داد. گفته که ۵۰ سکه مهریه‌ام رو هم نمیده...» محدثه هم از راه فقیری بچه‌هایش را بزرگ می‌کند. مثل بقیه آدم‌های جعفرآباد.

از جلوی خانه‌ها که رد می‌شویم، بیشترشان پنجره‌های کوچکی رو به کوچه دارند و گاهی جوانی جلوی پنجره‌ها ایستاده و منتظر است. یکی از اعضای جمعیت امام علی می‌گوید: «این پنجره‌ها یعنی خونه مال یک ساقیه. یه سنگ می‌زنی به پنجره، در باز می‌شه مواد رو می‌ذاره توی دستت».

این زن‌ها، این بچه‌های بیوه جزء ۶۰۰ پرونده بررسی‌شده در ۱۷ استان از سوی جمعیت امام علی هستند که خبرنگار «شرق»، فرصت حضور در کرمانشاه و صحبت با آنها را داشت. زنانی که در سرتاسر کشور پراکنده‌اند. این در حالی است که علاوه بر قانونی‌بودن ازدواج دختران ۱۳ساله در ایران، اذن پدر نیز اجازه ازدواج کودکان را صادر می‌کند و در روزهای اخیر، مسئولان بی‌شماری به گسترش ازدواج کودکان در ۱۳سالگی تأکید کرده‌اند.

پ. ن: فایل این گفت‌وگوها نزد خبرنگار «شرق» محفوظ است.

خبر

بدون اجرای شروط، کمک به خیریه امام رضا(ع) غیرمجاز است

● **شرق:** رئیس کمیسیون سلامت، محیط زیست و خدمات شهری شورای شهر تهران، تأکید کرد: بدون اجرای شروط، پرداخت کمک‌هزینه شهرداری تهران به خیریه امام رضا(ع) غیرمجاز است. رحمت‌اله حافظی، در جلسه امروز شورای شهر تهران، درباره کمک شهرداری به پروژه خیریه امام رضا(ع)، اظهار کرد: تذکری در ۱۸ مهر امسال درباره نحوه کمک شهرداری تهران به این خیریه داشتم. براساس مصوبه شورا در بودجه سال ۹۵ برای تأمین منابع مالی خیریه امام رضا(ع)، دو شرط آمده است که باید این دو شرط برای پرداخت لحاظ شود. وی ادامه داد: براساس این شروط باید یکی از اعضای شورای شهر تهران، به عنوان نماینده رسمی و حقوقی شورای شهر در هیئت‌مدیره این خیریه حضور داشته باشد. همچنین سهم شهرداری در این پروژه تعیین شود. رئیس کمیسیون سلامت، محیط زیست و خدمات شهری شورای شهر تهران، با بیان اینکه باید مصوبه نحوه کمک به این خیریه اصلاح شود، گفت: در سنوات گذشته، مبالغی برای کمک به این خیریه پرداخت شده است و برای پرداخت کمک در سال جاری، باید شروط مندرج در تبصره‌های بودجه محقق شود، اگرچه یکی از اعضای شورای شهر تهران در هفته گذشته اعلام کرد با توجه به شروط موجود، هیئت‌مدیره خیریه امام رضا(ع) تمایلی برای دریافت این کمک ندارد؛ زیرا به دردسرش نمی‌ارزد. حافظی با بیان اینکه به‌تازگی این خیریه مکاتباتی برای وصول این کمک داشته است، تصریح کرد: هرگونه پرداخت قبل از تحقق شروط شورای شهر تهران به خیریه امام رضا(ع) غیرمجاز است. وی در دفاع رئیس شورای شهر تهران برای پرداخت کمک به این خیریه، بدون اجرای شروط نیز گفت: اگر قرار باشد که شروط محقق نشود، باید مصوبه شورای شهر تهران اصلاح شود.

رئیس کمیته امداد:

کشور از کف فقر مطلق رد شده است

● **ایسنا:** رئیس کمیته امداد امام خمینی(ره) با بیان اینکه کشور از کف فقر مطلق رد شده است، تصریح کرد، ۱۸۰ هزار تومان در ماه برای هر خانواده تحت پوشش تعیین شده است. پرویز فتاح با اشاره به موضوع سه مصوبه جدید مجلس و توجه بیشتر به مددجویان بیان کرد: در مصوبه اول حداقل مستمری مددجویان تحت پوشش کمیته امداد و بهزیستی را معادل ۲۰ درصد حداقل حقوق پایه شورای عالی کار معادل ۱۸۰ هزار تومان برای هر خانواده در ماه تعیین کردند. مصوبه دوم مربوط به یک درصد عوارض مناطق آزاد است که یک درصد عوارض کالاهای ورودی صرف نیازمندان اطراف همان منطقه آزاد خواهد شد. رئیس کمیته امداد امام خمینی(ره) درباره مصوبه سوم مجلس بیان کرد: این مصوبه مربوط به وام است. مجلس با همکاری دولت، مصوب کرد از منابع قرض‌الحسنه بانک‌ها برای ایجاد صد هزار شغل در سال برای تحت پوشش‌های کمیته امداد و بهزیستی پرداخت کنند. فتاح ضمن تشکر از دولت و مجلس و رسانه گفت: ۲۰ درصد حداقل حقوق پایه شورای عالی کار که تعیین شده است، گرچه زیاد نیست ولی به منطق و واقعیات نزدیک‌تر شده است؛ ضمن اینکه مجلس منابع را برای این منظور دقیق‌تر تعریف کرده است. در مصوبه ذکر شده است که از منابع هدفمندسازی رایانه‌ها و از محل حذف یارانه‌های چند دهک بالا این منابع تأمین شود. فتاح ضمن تأیید این امر که خانواده‌هایی در کشور هستند که محروم و نیازمند بوده، ولی تحت پوشش کمیته نیستند، افزود: این موضوع بستگی به این دارد که خط محدودیت و فقر را چگونه تعریف می‌کنیم.

www
shargh
daily
ir